



پیغام عشق

قسمت چہار صد و نوزدہم





با سلام

در غزل ۸۳۷ دیوان شمس که در برنامه ۸۷۷ گنج حضور تفسیر و بررسی شد، مولانا از شرایط و پیش‌شرایط دستیابی به فضای حضور با ما سخن می‌گوید. با ما از مردمانی بی‌سر و بی‌پا سخن می‌گوید که حضورشان بوی خدا را به همراه دارد و خود نیز در هر حال تشنه وصل و لقا به حق هستند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

هر کجا بوی خدا می‌آید 🌱

خلق بین بی‌سر و پا می‌آید

ما تا زمانی که به همانیدگی‌هایمان چسبیده‌ایم و از من ذهنی و افکار پوسیده‌اش فرمان می‌گیریم، «بوی خدا» نداریم. «بوی خدا» آن جاست که بوی تعفن ناشی از چسبیدن به همانیدگی‌ها نباشد. همانیدگی‌ها ما را به دردهایی همچون رنجش، خشم، حسادت، مقایسه، خودکم‌بینی، حرص، کبر و غرور، افسردگی و بی‌حالی، بی‌نظمی، و هزاران احوال ناجور می‌اندازد که بوی نامطبوعشان از ما ساطع می‌گردد. پس ای انسان! تو اگر می‌خواهی بوی خدا را استشمام کنی و خودت بوی خداییت خودت را زنده کنی، بی‌سر و بی‌پا شو، سر من ذهنی‌ات را ببنداز و با پای من ذهنی‌ات کار نکن، فکر و عملت را مطابق با دستورات من ذهنی تنظیم نکن. هرگاه که با تعهد و هماهنگی توانستی به چنین جایگاهی برسی، آن جاست که نه تنها خودت حامل عطر و بوی الهی می‌شوی، بلکه بوی خدا را در ذره‌ذره این جهان هستی می‌شنوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

زانکه جان‌ها همه تشنه‌ست به وی 🌱

تشنه را بانگ سقا می‌آید



حقیقت وجودی همه انسان‌ها به صورت بالفطره طالب خدا و زنده شدن به اوست. اما اگر این طلب و تشنگی به صورت آگاهانه و با به حاشیه راندنِ همانیدگی‌ها صورت پذیرد، آن جاست که آب حیات زندگی آرام‌آرام در جان تشنه طالب می‌نشیند و دردهایش را شفا می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌱 شیرخوار کرمند و نگران

تا که مادر ز کجا می‌آید

عنایت و گرم الهی به‌طور مساوی در حال جاری شدن و باریدن در کل کائنات است، اما تنها انسان‌هایی که فکر و عملشان تابع من‌ذهنی‌شان نیست، همان‌ها هستند که همچون طفل شیرخواره از شیر زندگی سیراب می‌گردند و هر لحظه با نظارت آگاه بر ذهنشان صبورانه ناظرند و مجاری ورود عشق به جان و وجودشان را شناسایی می‌کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🌱 در فراقند و همه منتظرند

کز کجا وصل و لقا می‌آید

ما تا زمانی که به صورت کامل به زندگی زنده نشده‌ایم و از من‌ذهنی خلاص نگشته‌ایم، در فراقیم. انسان‌هایی که در مسیر بازگشت به سوی خدا و زنده شدن به او گام نهاده‌اند، مدام روی خود کار می‌کنند، همانیدگی‌ها را شناسایی نموده و تک‌تک می‌اندازند. آن‌ها در برابر اتفاق این لحظه فضاگشایی می‌کنند و آگاهانه نظاره‌گرند که چگونه با انداختن هر رنجش، هر خشم، هر حرص، هر مقاومت، هر قضاوت، و هزاران خصوصیت من‌ذهنی ذره‌ای از شیرینی و حلاوت زندگی در جانشان می‌ریزد و یک گام به خدا نزدیک‌تر می‌گردند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷



از مسلمان و جهود و ترسا

هر سحر بانگ دعا می آید

همه انسان‌ها فارغ از دین و باورها و هر آن چه من ذهنی شان به آن‌ها نشان می‌دهد، رسالتشان در این دنیا این است که به خدا یا زندگی زنده شوند و انسان‌هایی که بدین مهم آگاه گشته‌اند، هر لحظه در برابر اتفاق این لحظه فضاگشایی می‌کنند و به این ترتیب درواقع به درگاه الهی دعا می‌کنند، که به زندگی زنده شوند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

خنک آن هوش که در گوش دلش

ز آسمان بانگ صلا می آید

گوش خود را ز جفا پاک کنید

زانکه بانگی ز سما می آید

هر لحظه از آسمان بانگ صلا می‌رسد و ما را دعوت می‌کند که به پیمان الست وفا کنیم. حال آن که این بانگ تنها توسط آنانی شنیدنی‌ست که دل و جانشان را از غبار همانیدگی‌ها زدوده و پیغام زندگی را هر لحظه و نوبه‌نو دریافت می‌کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

گوش آلوده ننوشد آن بانگ

هر سزایی به سزا می آید

قانون جبران و جفاالقلم زندگی این درس را به ما داده است که هر اندازه در زندگی تلاش کنیم و آگاهانه و با هشیاری ناظر، مرکزمان را از همانیدگی‌ها خالی کنیم، به همان میزان و یا حتی بیشتر از آن از برکت و دولت زندگی بهره‌مند می‌گردیم.



برعکس اگر تلاشی نکنیم و همانیدگی‌ها را در مرکزمان نگه‌داریم، ممکن است دچار ریب‌المنون و اتفاقات ناگوار زندگی شویم. بنابراین میزان فضاگشایی ما در برابر اتفاق هر لحظه و آگاهانه زدودن همانیدگی‌ها از مرکزمان است که میزان لیاقت ما برای شنیدن ندای زندگی و رسیدن به شادی بی‌سبب را تعیین می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🍌 چشم آلوده مکن از خد و خال

کان شهنشاه بقا می‌آید

مولانا در این بیت مجدداً به ما هشدار می‌دهد که سعی کنیم دید خود را به دید همانیدگی‌ها آلوده نکنیم، چراکه شادی و برکت و عشق زندگی و آن خدای متعال هر لحظه و در قالب هر اتفاق منتظر است، که برکت و شادی و کوثرش را بر ما ارزانی بدارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🍌 و ر شد آلوده به اشکش می‌شوی

زانک از آن اشک دوا می‌آید

اما در عین حال به ما امید هم می‌دهد. مولانا به ما می‌گوید: ای عزیز من! اگر در مسیر بازگشت به سوی خدا و زنده شدن به او، بی‌راهه رفتی و درونت مجدداً به همانیدگی‌ها آلوده گشت، در آن حال مجدداً توبه و استغفار کن و این آلودگی را از درونت بشوی که همان شفادهنده دردهای توست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

🍌 کاروان شکر از مصر رسید

شرفه گام و درا می‌آید



کاروان شکر که همان برکت، امنیت، عقل، قدرت، و شادی بی سبب زندگی ست برای تویی که فضای درونت را به اندازه آسمان باز کرده‌ای رسیده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۷

هین خمش کز پی باقی غزل 🌱

شاه گوینده ما می آید

و زمانی که به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شدی، زبان ذہنت را ساکت کن و اجازه بده که خرد الهی در جان تو جاری شده و از زبانت سخن گوید.

با تشکر و احترام

زهره از کانادا



با سلام و عرض ادب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۱

روح قالب را کنون همره شده ست

مدتی سگ حارس درگه شده است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بنه برجای هر دم را عوض

تا زِ وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ یابی غرض

ما بر اثر همانندگی‌ها و تقلید از من‌های ذهنی، من‌ذهنی ساخته‌ایم و مدت ماندن در من‌ذهنی در ما بیش از حد مجاز زندگی شده است و ما به‌عنوان هشیاری با من‌ذهنی همراه هستیم، پس در این لحظه با پذیرش من‌ذهنی خود و نظارت بر آن، با پرهیز از به‌عمل رساندن خواسته‌های آن با فضاگشایی، قسمتی از من‌ذهنی خود را به‌عنوان عوض در این لحظه کوچک می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۵

سعد دیدی، سُکر کن، اینار کن

نحس دیدی، صدقه و استغفار کن

در این لحظه اگر در امر فضاگشایی موفق بودیم، سُکر می‌کنیم و درمقابل این نعمتِ فضای گشوده‌شده و شادی بی‌سبب آن قانون جبران را رعایت می‌کنیم، و اگر موفق نشدیم، به پرهیز و کوچک کردن من‌ذهنی خود و گذشتن از همانندگی و شناسایی می‌پردازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۶



ما کییم این را؟ بیا ای شاه من

طالعَم مُقْبَلِ کَن و، چرخِی بزن

در این لحظه، این زندگی است که حتی فضاگشایی را از طریق ما که امتدادش هستیم انجام می‌دهد و ما فقط ناظر من‌ذهنی‌مان هستیم که منقبض نشویم، مانند بازی شطرنج دلک و شاه، هم خود زندگی‌ست که یک حرکت می‌کند، با اتفاق درون و بیرون ما، و هم خود اوست که در صورتی که ما ناظر من‌ذهنی خود باشیم، و صبر و شکر داشته باشیم، با گرفتن پیغام این لحظه، که عمدتاً شناسایی یک هم‌هویت‌شدنی است، فضا را در درون ما باز می‌کند و حرکت بعدی را با ریختن خرد خود در فکر و عمل ما تعیین می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵۶

تُرک چون باشد، بیابد خرگهی

خاصه چون باشد عزیزِ درگهی

تمام ما انسان‌ها امتداد زندگی هستیم و عزیز درگاه زندگی هستیم، این مفهوم برای من‌ذهنی قابل درک نیست. من‌ذهنی هر لحظه امر تبدیل و فضاگشایی را با تلقین حس بی‌ارزشی امری بعید می‌داند، ولی باید آگاه باشیم که در اثر قرین شدن با من‌ذهنی خود و یا با من‌های ذهنی دیگر و بالا آمدن دردها در ما، نباید به حیلۀ من‌ذهنی جامه عمل بپوشانیم.

مهمترین حیلۀ من‌ذهنی، ناامید کردن ما از کار کردن روی خود و ادامه مسیر معنوی است. بلکه هر لحظه باید از ابزار ملامت و عدم مسئولیت‌پذیری پرهیز کنیم.

به گفته آقای شهبازی اگر ما دچار حادثۀ بدی می‌شویم، به یکی از این سه علت است:

۱- یا ما مسئولیت نپذیرفته‌ایم.



۲- جنس آن اتفاق در ما هست.

۳- به آن اتفاق واکنش نشان داده‌ایم.

پس هر لحظه با هر اتفاقی می‌توانیم، این سه نکته را یادآوری کنیم، که در کدام قسمت قانون جبران را باید رعایت کنیم، یا چه همانیدگی در من وجود دارد که دچار مقاومت هستیم و آن سبب بروز این ناهماهنگی در درون یا بیرون من است.

با شناخت همانیدگی با باور یا فرد یا وضعیتی که در ذهن متصور هستیم، با واهمانش و لا کردن آن، به‌دست زندگی می‌توانیم آزاد و رها شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۷

روح را تابان کن از انوارِ ماه

که ز آسیبِ دَنب، جان شد سیاه

ای زندگی در درون من، با فضاگشایی، نور برکت و خردت را روشن کن که از آسیب همانیدگی‌ها و مقاومت، و دردهای آن‌ها مرکز من سیاه شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۷۸۸، ۲۷۸۹

از خیال و وهم و ظن، بازش رهان

از چه و جورِ رَسَن، بازش رهان

تا ز دل‌داریِ خوبِ تو، دلی

پَر برآرد، بَرِپَرَد ز آب و گلی



ای زندگی، من را از مسیر معنوی ذهنی و پله‌هایی که من ذهنی برای به حضور رسیدن برایم می‌چیند، آزاد کن و خودت تبدیل را با باد کُن فکان و دمِ نفخت انجام بده.

من ذهنی حيله‌گر به صورت پنهانی از رسیدن به حضور ما، درخواست‌های دیگری غیر زنده شدن به خدا دارد، تصویری از یک وضعیت در آینده، بهبود روابط، یا حل مشکل خاصی و این همان حيله من ذهنی در راه معنویت است. یعنی من ذهنی ما، سر نمی‌جوید رئیسش آرزوست.

پس با نظارت بر خواست‌های نهان من ذهنی، می‌توانیم شاهد مقاومت‌های مستتر آن باشیم.

تجربه شخصی من در این زمینه این بوده است که اگر بدون نظارت به خواسته‌های من ذهنی خود، انتظار بهبود در یک سری وضعیت‌ها را داشته باشیم که بسته به همانیدگی‌های ما هست، باعث سرخوردگی ما می‌شود.

بعد از این که شناسایی کردم که این تصور من ذهنی من است که این نتیجه را از پیشرفت معنوی من می‌خواهد.

با خودم گفتم: چرا باید چنین توقعی در من شکل بگیرد؟ چرا باید از مسیر معنوی پارکی برای خود بچینم، باید هر لحظه بگویم نمی‌دانم، هر لحظه یک همانیدگی ممکن است باشد یا نباشد. من ذهنی من با کنترل کردن، وضعیت همانیدگی‌ها را به نحوه‌ی پیشرفت من نسبت می‌داد و من را به ملامت و ناامیدی می‌برد.

با شناخت این حيله من ذهنی خود و شناخت این سری از همانیدگی با باور، شخص، یا وضعیت‌ها، هشیاری‌ام آزادتر شد و احساس سبکبالی کردم. چراکه من ذهنی من دائم در حال سنجش وضعیت‌ها طبق پارک خود بود.

در پایان از فریبا خانم بابت شعرهای زیبایشون تشکر می‌کنم و قسمتی از ابیات بیان شده ایشان در برنامه ۸۷۷ را می‌خواستیم، تکرار کنیم.

خانم فریبا خادمی

ای خدا ما شیر خواران کرم



بازکن آن چشمه فضل از عدم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۹

منگر اندر ما مکن در ما نظر

اندر اکرام و سخای خودنگر

خانم فریبا خادمی

چونکه عکس آمد نشان این جهان

از کجا جوییم ای شه ما امان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۴۳

خلعت هستی بدادی رایگان

من همیشه معتمد بودم بر آن

خانم فریبا خادمی

من ندانستم ره و امر سزا

مر بدی را تو نکویی ده جزا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۱

یاد ده ما را سخن های دقیق

که تو را رحم آورد آن ای رفیق

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۸



ما ز خود سوی که گردانیم سر
چون تویی از ما به ما نزدیکتر
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷
ای دهنده قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات
خانم فریبا خادمی
صبر و خاموشی عطا کن ربنا
تا که پیدا گردد این ناآشنا

باتشکر و احترام

نرگس از نروژ



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۷۵، غزل ۲۳۷۰ و ابیات انتخابی.

🌸 بنام خداوند عشق 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

این چه باد صرصر ست از آسمان پویان شده 🌸

صد هزاران کشتی از وی مست و سرگردان شده

در این برنامه و غزل، مولانای عزیز دم ایزدی را به باد صرصر که در تمامی جهان وجود وزان، و از جمله در چهار بُعدمان جاری و ساری را بیان.

که از همان ابتدا ما از جنس خداوند و با مرکز عدم در معرض باد صرصر عشق الهی قرار، و برکات چهارگانه اش را در وجودمان نثار.

و صد هزاران کشتی از ما انسان‌ها در روی دریای یکتایی آن قرار، که تعدادی از ما مست و شاد و شناور و خوشبخت و زنده به زندگی و تسلیم امر گن و فکان و فضاگشا.

و عده‌ای از ما هم راه خود را گم و به دور خود چرخان، و با اتفاق این لحظه در جنگ و جدال.

حال برعهده ماست، تشخیص این سؤال اساسی که:

آیا این باد وزان و تندباد از طرف زندگی ست که در اعماق وجودمان رقصان و شیداست ؟

یا از طرف حوادث؟ که هر حادثه و اتفاقی، اتفاق لحظه بعد را به وجود و آشکار و هویدا؟



در حالی که خداوند و زندگی مطابق قانون قضا و قدر اسباب طرب و اتفاق لحظه را با باد صرصر خود در زندگی و وجودمان رقصان و وزان.

و ما را دعوت به بازی و هر اتفاقی از طرف زندگی شوخی و فقط تسلیم و فضاگشایست که جدی و جدیست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

مَخْلَصِ كَشْتِي ز باد و غرقه كَشْتِي ز باد

هم پدو زنده شدست و هم پدو بی جان شده

و این کشتی فضایی یکتایی، همراه با باد صرصر عشق الهی، هم تنها راه نجات و رهایی، و هم راهی برای غرق شدن و نابودی.

که آیا ما در برابر تندباد خرد زندگی و اتفاقات آن مقاومت و ستیزه؟ و یا در برابر باد قضا و کُن و فکانش پذیرش و تسلیم و رضایتمندی؟

یا این که حوادث بیرونی را در سرنوشت خود متمرکز؟ و یا موازی شدن با اتفاق این لحظه و زندگی زنده را زندگی؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

چند گویی دود برهانست بر آتش؟ خمش

بینمت بی دود آتش گشته و برهان شده

و ما همچنان غافل و ناآگاه از تبدیل.

که زنده شدن به زندگی بدون درد است و هم هویت‌شدگی و انباشتگی، همراه با خاموشی ذهن و گفت‌وگوی‌های ذهنی.



درحالی که ما فقط به دنبال اسباب و دلایل ذهنی، خود را اسیر و زندانی، مانند آتشی که دود آن از دور دلیل و برهانی برای ثبوت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۲۸

پای استدالیان چوبین بود 🌸

پای چوبین سخت بی تمکین بود

و ما همچنان غافل و ناآگاه از این که:

با ذهن من دار همراه با استدلالها و الگوهای ذهنی بدون انعطاف پذیری و بدون پایداری و سست عنصر و بی تمکین.

که گویا با پای چوبین به جای پای سالم و طبیعی هم گام و همراه.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

بس کن ای مست مُعَرِبِدِ ناطق بسیار گو 🍃

بینمت خاموش گویان چون کفه میزان شده

و ما همچنان غافل و ناآگاه از این که:

در ذات و درونمان از ازل تا ابد خداوند و زندگی ترازو و میزان و آینه را قرار، ولی با افزودن انباشتگیها و عدم قبول باد

صرصر گن و فکان و نپذیرفتن بازی زندگی، ترازو و آینه خود را تیره و تار.

و مست و مغرور و عربده کش در همانیدگیها و ناطق و یاوه گویان و خود را محروم از میزان که اسرار عشق الهی را

نتوان عنوان و نمایان.

و همچنان خاموشی ذهن را نتوان پایدار و نگاهبان.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴۷

🌸 ساعتی میزان آنی ساعتی موزون این

بعد از این میزان خود شو تا شوی موزون خویش

و ما همچنان غافل و ناآگاه از این که:

که با مرکز عدم و فضای گشوده می توان درونمان را میزان، و خود را با خود میزان.

ولی کماکان یک لحظه میزان شخصی دیگر و لحظه بعد خودمان را با ترازوی دیگری میزان.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲

🌸 آینه دل چون شود صافی و پاک

نقش‌ها بینی برون از آب و خاک

پس بنابراین:

با داشتن دل و درون پاک از همانیدگی‌ها و نقش‌ها و دردها، اسرار عشق الهی بر ما هویدا و آشکار.

و در نتیجه:

برای موازی شدن با باد صرصر خرد زندگی و خوب کار کردن آینه و میزان الهی، باید هم‌هویت‌شدگی‌هایمان را شناسایی و پذیرش و تسلیم و فضاگشایی.

و قبول و اجرای قانون جبران.

تا قانون گن و فکان به‌طور آهسته‌آهسته ترازوی خدایی‌مان را میزان.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است 🍃

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون ، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی ، از زاهدان.



برنامه شماره ۸۷۶

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲ غزل شماره

هله بحری شو و در رو، مکن از دور نظاره

که بود در تک دریا، کف دریا به کناره

گوهر معرفت و بنده‌نوازی. شناخت مهمی دیگر، از ذهن و خاصیت‌های خشکی‌زایی آن از جمله مقاومت و قضاوت، و دخالت در کار زندگی.

همچنین تشخیص جنس اصلی خود یا به اصطلاح بحری بودن که همان خاصیت فضاگشایی و بی‌نهایت عمیق بودن است. خاصیتی که با بهره‌گیری از چهار برکت عقل، حس امنیت، هدایت، و قدرت، هرگونه فکر و عمل ذهنی، هرگونه تسلیم و پذیرش ذهنی را شناسایی و از آن می‌گریزد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

هله بحری شو و در رو، مکن از دور نظاره

که بود در تک دریا، کف دریا به کناره

فرار از ذهن و شناختن قضاوت‌ها و مقاومت‌های آن، تنها به همراه صبر و شکر و پرهیز می‌تواند انسان را به جنس اولیه خود زنده کند.

فرار از ذهن و خاصیت‌های خشکی‌زایی آن از جمله مقاومت و قضاوت امر آسانی نیست، که با تأخیر و عدم تعهد و عدم رعایت قانون جبران به راحتی انجام پذیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۶۸

می‌گریزم تا رگم جنبان بود

کی فرار از خویشتن آسان بود

یکی از عوامل مهم در امر فرار از ذهن، آسان نگرفتن آن و عدم تأخیر در شناسایی است.

ذهن با درخشش و تابش عاریه‌ای خود، میل به تسلیم و فضاگشایی ندارد و آن را نمی‌شناسد و فقط به توصیف و توضیح آن می‌پردازد.

توانایی تشخیص نور عاریه‌ای هشیاری ذهن از نور شناسایی هشیاری حضور، هدیه‌ای است که از طرف زندگی به هر انسانی به شرط پذیرش اتفاق این لحظه، ارزانی شده است. فضای پذیرشی که در آن انسان به جای تمرکز روی دیگران و دیدن عیب‌ها و ایراد و انتقاد، همانیدگی‌هایی چون خشم و حرص و رنجش و کینه را در خود دیده و شناسایی می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

تو در این ماه نظر کن، که دلت روشن ازو شد

تو در این شاه نگه کن که رسیدست سواره

پذیرش اتفاق این لحظه بدون قضاوت و مقاومت، روشنگر این است که اتفاقی که برای ذهن خوشایند نیست درواقع بنده‌نوازی و رحمت خداست.

قرآن کریم، سوره الرحمن، آیه ۳۴ و ۳۵

«پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید. بر سر شما شراره‌هایی از آتش فرستاده خواهد شد که از کسی یاری نتوانید طلبید. پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

نه بترسم نه بلرزم، چو کشد خنجر عزت

به خدا خنجر او را بدهم رشوت و پاره



خنجر عزت، رحمت خدا و شناسایی دردهایی چون ترس از دست دادن و ترس به دست نیاوردن است. خنجر عزت شناسایی دردهایی چون مقایسه و حسادت، دردهایی چون حرص و رنجش و کینه است. خنجر عزت زیر بار رفتن و پرهیز از این دردها و تهی شدن است.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۷۶ الی ۲۲۷۸

چون تهی گشت و وجود او نماند

باز جانش را خدا در پیش خواند

چون شکست آن کشتی او، بی مراد

در کنار رحمت دریا فتاد

جان به حق پیوست چون بیهوش شد

موج رحمت آن زمان در جوش شد

- با احترام، مریم از اورنج کانتی



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com